

## دمکراسیها چگونه بر جا میمانند

رامین کامران

جنگ عراق برای دو کشور آمریکا و انگلیس که در قبولاندن لزوم آن به دیگر کشورهای جهان چندان کامیاب نبودند ولی خود به انجامش مبادرت ورزیدند، دو دسته مشکل به همراه آورد. در باره آنچه که مربوط به سیاست خارجی این دو کشور و مشکلات اشغال عراق و پیامدهای این جنگ است سخنان بسیارگفته‌اند و گفته‌ایم. تأکید بر این وجه قضیه با در نظر گرفتن اهمیت آن در سیاست جهانی طبیعی است. ولی توجه به مشکلات داخلی زاییده از جنگ مزبور از دیدگاه تأثیری که بر کار و ساز این دو دمکراسی محکم داشته است، برای ایرانیانی که مایلند چنین رژیمی در مملکت خود برقرار سازند، بسیار مفید خواهد بود و از آن هم نباید غافل ماند.

### تقویت قدرت اجرایی

اگر به گفتار و رفتار دو دولت بزرگی که وارد جنگ شدند بنگریم عناصری را در آن بازمی‌یابیم که نزد حکومت‌های اتوریتر به فراوانی یافت میشود و برای ما ایرانیان بسیار آشناست: لزوم تقویت قدرت اجرایی به بهانه حفظ امنیت، اجبار محدود ساختن آزادیهای فردی برای کارآیی در مبارزه، نادیده گرفتن قوانین و سعی در تغییر آنها برای دادن آزادی عمل به دولت، تبلیغات کوبنده و حتی دروغگویی برای قانع کردن مردم، تهدید مخالفان و زدن اتهام سست عنصری و گاه همراهی با دشمن به آنها و... پافشاری بر سر جنگ در این دو کشور با تقویت شدید قوه مجریه همراه بود. این تقویت یکجانبه در کشورهای که دمکراسی محکم ندارند بسا اوقات به جایگزین شدن آن با یک نظام اتوریتر میانجامد. نظامی که یکی از بارزترین خصایص آن تفوق کامل این قوه بر مقننه و قضائیه است و بر هم ریختن تفکیک قوا. وجود خطر همیشه بهترین توجیه کننده تقویت قدرت اجرایی است و گاه دستاویز این کار. تفاوت در اینجاست که در دمکراسی و پس از رفع شدن بحران قدرت دوباره بین اجزای دولت تعادل پیدا میکند و اگر رژیم در این میانه عوض شود دیگر تعادلی در کار نخواهد بود.

همانطور که شاهدیم در این دو دمکراسی بزرگ چنین امری واقع نشد و با روشن شدن بی‌پایگی دلایل و بیهودگی کار و اکنشهای نهادی در برابر قدرتگیری زیاده از حد مجریه شروع به شکل‌گیری و گسترش کرد. این نشانه بارز استحکام این دو مردمسالاری است که از دیرباز در چشم طرفداران این نوع حکومت مثال زدنی بوده‌اند. توجه به شیوه کار آنها که در عمل بسیار متفاوت است برای آموختن دمکراسی لازم است چون کارکرد حکومت امر صرفاً نظری نیست که خواندن کتاب و مقاله برای فراگرفتنش کفایت کند. باید به شیوه کار دیگران توجه کرد و از آن تجربه آموخت. مثال حاضر به خصوص از این بابت حائز اهمیت است که یکی از دلایل اساسی بی‌ثمر ماندن مساعی ایرانیان برای دستیابی به یک دمکراسی پایدار همین برقرار نشدن تعادل بین دو قوه مجریه و مقننه در کشورشان بوده است.

در آمریکا رفتن به راه جنگ با نوعی ایدئولوژی‌زدگی و تبلیغات ارزان بها همراه بود، با اتکا به موقعیت کمابیش تک‌قطبی جهان و به خیال ساختن امپراتوری با بهره‌برداری از این موقعیت. سوءقصد یازدهم سپتامبر اسباب به اجرا گذاشتن طرحهایی را فراهم آورد که تا آن زمان از حد بیان و احیاناً برنامه ریزی‌های کلی فراتر نرفته بود. مردم به کمک تبلیغات رسانه‌ها دل به این سیاست دادند و اختلافات ثابت نظام دو حزبی در برابر

موقعیت خطیر و صحنه پردازی‌های دولت کمرنگ شد. داستان سلاحهای کشتار جمعی هم که بالاخره پوچ بودنش بر همگان روشن شد و دروغ ارتباط صدام حسین با شبکه القاعده هم که به خورد ملت آمریکا داده شد، کار را تسهیل کرد.

در انگلستان حکایت جز این بود. بیشتر بر مسئله سلاحهای کشتار جمعی تکیه شد و ذهن‌کجی به حقوق بین‌الملل هم که در آمریکا باب شده بود در انگلستان مابه‌ازایی نداشت. دنباله روی از آمریکا به خیال بهره‌وری از غنیمت جنگ انجام گرفت و احتمالاً با زنده شدن خاطره امپراتوری از دست رفته بریتانیا که نقطه اوج تاریخ این کشور بوده و هنوز یادش در ذهن برخی از سیاستمداران این خطه زنده است. موافقت دو حزبی هم دست داد و حتی شرط اصلی موفقیت تونی بلر در مقابل پارلمان شد که در حزب خودش با مخالفت جدی درگیر بود و به یاری آرای حزب محافظه‌کار اکثریت به دست آورد. با این همه مردم انگلستان آنچنان با این جنگ طلبی همراهی نشان ندادند که مردم آمریکا.

سیاست داخلی هر دو کشور به سمت تقویت شدید قدرت اجرایی تحول پیدا کرد و امکان شروع جنگی را فراهم آورد که از بابت نظامی موفقیت آنی در پی داشت ولی توسعه تروریسم به عراق، ریشه دواندن سریع اسلامگرایی و مشکلات حاصل از متزلزل ساختن این کشور که منطقه بحران زده خاورمیانه را بیشتر در بحران فروبرد، جایی برای ادعای پیروزی سیاسی باقی نگذاشت. افتضاح شکنجه عراقیان که در مورد آمریکا سر و صدای جهانی برپا کرد و در مورد انگلستان به دلیل موجود نبودن تصویر به سرعت مهار شد، شکست اخلاقی را کامل کرد. علاوه شدن مقاومت عراقیان در برابر نیروهای اشغالگر برنامه غارت این کشور را برهم زد و بی‌عاقبتی جنگ را بیش از پیش نمایان ساخت.

#### **واکنش در برابر قدرت دولت**

طبیعی بود که در این شرایط واکنش نسبت به سیاست بوش و بلر در دو کشور آمریکا و انگلستان نیز توسعه پیدا کند، در درجه اول به دلیل بی‌سرانجامی کار ولی در عین حال با هشیاری در باب سیاست داخلی. در ساختار نهادی این دو دموکراسی حساب خواستن از دولتهایی که قدرت خویش را مدیون آرای مردم هستند، میبایست از مجرای مخالفت با توسعه گذرای قدرت مجریه میگذشت. در عمل همینطور هم شد، منتها به دو شکل متفاوت.

در آمریکا دستگاه «توازن و تعادل» قانون اساسی با کندی و سنگینی خاص آن به راه افتاد. از آنجا که در این کشور مسئولیت دولت در برابر پارلمان صورت خواستن رأی اعتماد و پاسخگویی به استیضاح را ندارد، سنا که جزء پر قدرت قوه مقننه است با تشکیل کمیسیونهای رسیدگی که شیوه معمول کار آن است دست به کار شد. مخارج بالای جنگ که کسر بودجه را تشدید کرده است، حیف و میل پول در مناقصه‌های دولتی، دروغگویی حکومت، خاطره ویتنام و بی‌آبرویی شکنجه و... دستگاه قانونگزاری را از کرختی به در آورد و به حرکتش واداشت. با در نظر گرفتن ساختار نظام سیاسی ایالات متحده که در آن اصولاً شخص رئیس جمهور و بالطبع قوه مجریه از آزادی عمل بسیار برخوردار است، نفس قدرتمندی حکومت فعلی چندان زننده نبود و فقط لازم بود وزنه متقابل وارد عمل شود تا چرخ و دنده گرانسنگ دستگاه دموکراسی آمریکا به گردش بیافتد و در جهت ایجاد تعادلی که لازمه حیات این نظام است، عمل نماید. در نهایت تضعیف شدید دولت بوش و تحت فشار قرار گرفتنش از سوی نهادهای قانونگزاری و نیز از سوی رسانه‌هایی که به نوبه خویش به هوش آمده‌اند تا دنباله روی چندین ماهه خویش از دولت را تلافی کرده باشند، به حدی رسیده که انتخاب مجدد رئیس جمهور فعلی را به خطر جدی انداخته است.

در مورد انگلستان قضیه فرق میکند. در نظام پارلمانی این کشور که دولت در برابر

پارلمان مسئول است و دائم برای پاسخگویی به سوالات و ایرادات وکلا در مجلس حاضر میشود، واکنش شکل دیگری گرفت. البته در بریتانیا هم موقعیت دولت و قوه مجریه به دلیل استحکام نظام حزبی و سنت پارلمانی، بسیار محکم است و ربطی به هرج و مرج دمکراسیهای نوپا ندارد، ولی با این وجود جولان دادن دولت بلر از حد معمول تحمل این نظام گذشته بود و روشن بود که با نمودار شدن بی‌عاقبتی کار عکس‌العمل در پی خواهد داشت. این واکنش از سه مجرا بروز کرد: پارلمان، دستگاه دیوانی و دستگاه حزبی.

## پارلمان

به دلیل اهمیت و اعتبار تاریخی مجلس انگلستان همیشه توجه ناظران به این بخش از نهادهای سیاسی بریتانیا معطوف میگردد، بخصوص که دولت این کشور از مجلس برمیکیزد و با انتخابات جداگانه‌ای روی کار نیاید. با همه این احوال کارآیی پارلمان در این زمینه محدود بود. دولت بلر در مجلس حائز اکثریت است و در مواقعی هم که با مخالفت نمایندگان حزب خود مواجه شد توانست به یمن پشتیبانی وکلای حزب محافظه‌کار که به طور سنتی طرفدار نزدیکی با آمریکا است، کار خود را پیش ببرد. مخالفت حزب لیبرال هم به دلیل قلت وکلای آن، در تغییر سیاست دولت اثری نکرد. ایراداتی که به دولت بلر وارد آمد معدود نبود. از ایراد کلی که نفس دنباله روی بی‌رویه است بگذریم. مخارج جنگ که به هر صورت اقتصاد انگلستان علیرغم رونق نسبی، قادر به تحمل آن نیست، یکی از آنها بود. مسئله دروغ درآمدن حکایت سلاح‌های کشتار جمعی در انگلستان بیش از آمریکا سر و صدا بر پا کرد. بی‌غنیمت بودن جنگ هم بر آن اضافه شد. در این میان امید اینکه نام «ارتش آزادیخواه ایرلند» هم در فهرست رسمی سازمان‌های تروریستی ثبت شود باطل شد؛ اهمیت رأی دهندگان ایرلندی نسب در انتخابات آمریکا نگذاشت تا دولت بوش به این خواست قدیمی متحدش پاسخ مثبت بدهد. ایرادهای دیگر که میتوان اساسی‌تر و کلی‌تر به حسابشان آورد به تعادل نظام سیاسی انگلستان مربوط میشد و کلاً باز میگشت به همان مسئله قدرتگیری خارج از اندازه قوه مجریه. این مسئله که بلر بیشتر به سبک رئیس‌جمهور آمریکا رفتار میکند تا نخست‌وزیر انگلیس، مدتی است که در این کشور بحث بر پا کرده است. خیال تغییراتی که این شخص در باب قانون اساسی انگلستان داشت و چندی پیش به افتضاح کشید ولی با آبروداری خاص سیاستمداران این کشور مسکوت ماند، یکی از نمونه‌های هنرنمایی‌های اوست. وی مدتی قبل از جنگ عراق صحبت تغییر ترکیب مجلس اعیان را در میان آورد. طرح از این قرار بود که از شمار اعضای این مجلس کاسته شود و آنها به ترتیبی که تابع رأی مردم باشد انتخاب گردند. ظاهر کار بسیار دمکراتیک هم مینمود و با شعارهای دولت بلر که عوامگرایی چپی را با سیاستهای دست راستی آمیخته سازگاری هم داشت. مشکل از اینجا پیدا شد که بی‌اختیاری مجلس اعیان که حاصل چند قرن تحول نظام پارلمانی بریتانیاست به دلیل سنت ارثی بودن کرسیهای آن و تبعیت نکردن از آرای دمکراتیک برقرار شده است. این اصل که صاحبان اصلی قدرت مردم هستند و کارگزاران قدرت میبایست برگزیدگان این مردم باشند، بنیاد دمکراسی است و همین نکته پایه‌تحدید تدریجی قدرت مجلس اعیان شده است. این فکر که اعضای مجلس نیز توسط مردم برگزیده شوند، منطقی است. مسئله اختیارات آنها دوباره مطرح میساخت. دیگر نمیشد آنها به بهانه قدیم از حوزه تصمیمگیری بیرون نگه داشت. اگر اصلاحات مورد نظر بلر انجام میگرفت میبایست این نهاد در قدرت مجلس عوام شریک میگشت. این کار که کاملاً خلاف منطق شکل‌گیری دمکراسی انگلیس بود، چنانکه انتظار میرفت با مخالفت جدی و اساسی مجلس عوام مواجه گشت که مطلقاً مایل نبود قدرتش را با نهاد دیگری شریک شود و به همین دلیل به سرعت از دستور کار خارج شد. داستان مخالفت این حزب و آن حزب هم

نبود، نظر کلی مجلس بود. در نظام سیاسی انگلستان مجلس مؤسسان جایی ندارد و آرای مجلس عوام در امور مربوط به قانون اساسی این کشور که به طور مشخص و متمایز نوشته نشده است، نافذ و قاطع است، بنا بر این جایی برای چانه نبود. دلبستگی به وضعیت موجود قانون اساسی که مدیون هم‌رأیی بسیار وسیع هیئت حاکمه انگلستان بر سر نوع نظام سیاسی و شیوه کارکردن آن است، مانع از این شد که بلر بتواند با اتکای به یک اکثریت گذرای پارلمانی در قانون اساسی دست ببرد.

### دستگاه دیوانی

اما تقویت دولت و رئیس آن فقط به ضرر پارلمان انجام نگرفته بود تا فقط این نهاد در برابرش واکنش نشان دهد. این وضعیت قدرت قابل توجه دستگاه دیوانی این کشور را نیز مورد تهدید قرار داده بود و طبیعی بود که از این جانب نیز واکنشی بروز کند. قدرت دیوانسالاری به دلیل چشمگیر نبودن و نرمش کار دستگاه اداری که در دراز مدت بر راهبرد سیاسی کشور تأثیر میگذارد، معمولاً تا حدی از نظرها پنهان میماند و باید توضیح کوتاهی راجع به آن داد. از نظر بسیاری از مردم دستگاه اداری ابزاری است که در تعیین سیاست تأثیری ندارد و فقط وسیله به اجرا گذاشتن آن است. این تصور درست نیست و ابزاری که اجزایش آدمیان باشند هیچگاه کاملاً منفعل نیست و نمیتواند باشد. گاه نیز جنبه فنی کار دستگاه اداری وجه سیاسی آنرا میپوشاند و این تصور را ایجاد مینماید که معیارهای فنی تنها مأخذ تصمیمگیری‌های اداری است. این تصور هم نادرست است. انتخاب بین دو یا چند راه حل فنی که همزمان در معرض گزینش باشد، در اکثریت قاطع موارد با اتکای صرف به معیارهای تخصصی خود آن رشته ممکن نیست و معیاری ورای آنها میطلبد که جز سیاسی نمیتواند باشد. کفایت به اطراف خود نگاه کنیم تا موارد بیشماری را ببینیم که کارشناسان یک رشته معین که در صلاحیت هیچکدامشان هم نمیتوان تردید کرد، نظرات بسیار غیرشبییه و گاه مغایر هم برای حل مشکلی واحد عرضه میکنند. انتخاب بین این راه‌های رقیب اصولاً تابع معیاری سیاسی است نه تخصصی، یعنی با توجه به تأثیر کاربندی آنها در دیگر شعب حیات مردم کشور و سیاست کلی مملکت انجام میپذیرد. دیدگاه برتری که مقایسه، سنجش و در نهایت گزینش را ممکن میسازد دیدگاه فنی نیست، دیدگاهی سیاسی است و معطوف است به منافع ملی.

روشن است که انتخاب سیاسی اصولاً کار وزیر است و نه دستگاه اداری. ولی در نظامهای پارلمانی که انگلستان معتبرترین نمونه تاریخی آن محسوب میشود و از زمان انقلاب مشروطیت به نوعی سرمشق آزادیخواهان ایرانی نیز بوده است، تأثیر عملی دستگاه اداری بر انتخابهای سیاسی بسیار وسیعتر از آن است که توصیف تئوریک این نظامها به ما میآموزد. در چنین نظامی قرار بر این نیست که وزیر در کار وزارتخانه‌اش صاحب تخصص فنی باشد. صلاحیت هیئت دولت و به تبع تکتک اعضای آن در درجه اول صلاحیت سیاسی است، یعنی صلاحیت تصمیمگیری به اعتبار رأی مردم و مطابق سیاست دولت. ولی از آنجا که عمر دولتها، حتی در نظامهای باثبات پارلمانی بیش از چند سال نیست تداومی که لازمه پیگیری انتخابهای اساسی در دراز مدت و حفظ منافع ملی در طول زمان است، به مقادیر مختلف بر عهده رده‌های بالای دستگاه دیوانی میافتد. رفت و آمد دولتها و گاه تغییر وزرا که با فاصله کوتاه‌تر از تغییر دولت انجام میگیرد، عملاً قدرت تصمیمگیری قابل توجهی را به این بخش از دستگاه دولت وامیگذارد. خود انگلستان در این زمینه بهترین نمونه است و اعتبار و قدرت دستگاه اداری آن که از جمله در وجود یک معاون ثابت اداری در وزارتخانه‌ها نموده میشود، در کمتر کشوری میتوان سراغ کرد. صفاتی را هم که بسیاری از دیرگاه به سیاست انگلستان نسبت میدهند و به آن غبطه میخورند، به مقدار زیاد زاده این تداوم و پایداری است.

یکی از ایرادهای عمده‌ای که به تونی بلر گرفته شده و میشود سیاسی کردن بیش از حد این رده‌های بالای دستگاه دیوانی است، به معنای کم کردن استقلال نهادی آن و فشار برای تعیین مسئولانی که به سیاست مشخص دولت روز بستگی دارند و تعریف دراز مدت مصالح کشور را که دیوانسالاری در حفظ آن میکوشد، به نفع تصمیمات موضعی و روزمره دولت کنار میزنند. باید توجه داشت که از این بابت کارکرد سنتی سیاست انگلستان درست نقطه مقابل روش آمریکایی است که روی کار آمدن رئیس جمهور جدید دست به دست شدن و به عبارت دیگر «غنیمت» گرفتن تقریباً تمامی مناصب مهم اداری را به همراه می‌آورد و محدود به تغییر اعضای دولت نیست.

این ایراد طبعاً از سوی دستگاه اداری انگلستان ابراز شد، البته با آرامش و نرمی و در عین حال سرسختی که اصولاً سیاست این کشور را ممتاز میسازد. تحمیل سیاست بلر به دستگاه اداری در زمینه سیاست خارجی از هر زمینه دیگر بارزتر بود چون هم روش تعادلی را که انگلستان در مانور بین آمریکا و اروپا دارد و از آن بیشترین بهره را میبرد مختل ساخته است و هم سیاست نسبتاً انتقادی آنرا نسبت به اسرائیل که رد تنشهای دوران قبل از استقلال این کشور را با خود دارد و پایه رابطه با جهان عرب است. این دو خط اساسی سیاست انگلستان که برقراریش حاصل چندین دهه دیپلماسی فعال و کارآمد است با پیروی از سیاست بوش یکسره مختل شده است و از آنجا که تعیین استراتژی روابط خارجی امر روزمره نیست و تعریف و جا انداختن آن سالها وقت میگیرد و معمولاً بسیار پر زحمت هم هست، واکنشهای قابل توجهی را از جانب دستگاه دیپلماسی انگلستان به همراه آورده است. نامه‌نگاری پنجاه سفیر سابق این کشور که در حقیقت حرف دل کادر فعال دیپلماتیک بود و دولت را به مشکل انداخت و وادار به پاسخگویی شد، بارزترین نمونه واکنشی بود که در اصل بسیار وسیعتر از این جمع پنجاه نفری است و در حقیقت موضوع اصلیش دفاع از کارکرد سنتی نظام سیاسی بریتانیاست. برد این اقدام به حدی بود که حتی بروز واکنشهای مشابهی را در ایالات متحده سبب شد.

### نظام حزبی

دولت بلر هنوز بر سر کار است و علیرغم فشار توانسته است در برابر مخالفتها دوام بیاورد و حتی در دو مورد که مهمترینشان مربوط به بی بی سی بود، بر رسانه‌ها پیروز شود. ولی در جمع و چنانکه انتخابات اخیر اروپایی نشان داد، بسیار تضعیف شده ولی به احتمال قوی پایان کارش تابع حکم نظام حزبی این کشور خواهد بود که هنوز حرف آخرش را نزده است. نه به این معنا که دولت بلر در پارلمان ساقط شود. قرار بر این نیست که اعضای حزب حاکم دولت خودی را استیضاح کنند و از کار بیاندازند، چون چنین کاری نظام پارلمانی را از بنیاد متزلزل میکند و بسیار بعید است سیاستمداران کشوری که معتبرترین نمونه چنین نظامی را به دنیا عرضه کرده است، چنین کاری بکنند. در نظام حزبی انگلستان جایگزین استیضاح دولت خودی تغییر رئیس حزب حاکم است که درون حزب انجام میشود و نه در مجلس. امکان کنار گذاشته شدن بلر توسط حزب کارگر روزبروز بیشتر میشود و اگر انجام گردد به هیچوجه بیسابقه نخواهد بود. کافیسست مورد خانم تاچر را به یاد بیاوریم که در اوج قدرت و با داشتن اکثریت قاطع در مجلس توسط حزب خود از کار برکنار شد.

اینکه تحول نظام سیاسی انگلستان در آینده چه اندازه به سوی نظامهای مبتنی بر قدرت رئیس جمهور متمایل خواهد گشت و سیاست فعلی بلر چه اندازه بر چنین تحولی اثر خواهد گذاشت قابل پیش‌بینی نیست. نظامهای سیاسی، چه دمکراتیک و چه غیر از آن، در حال تحول دائمند. چیزی که محرز است اگر این تحول به صورتی که خواست دولت فعلی است عملی گردد، از سنت قدیمی انگلستان دور خواهد گشت و این کشور را که گاه

شباهت نداشتن به دیگران را صفت بارز خود می‌شمرد، به باقی شبیه‌تر خواهد کرد و در قوتها و بخصوص ضعفهای آنها شریکش خواهد ساخت.

### آنچه که ما میتوانیم بیاموزیم

طی دوره‌هایی که به قانون اساسی مشروطیت عمل میشد، مشکل اصلی دموکراسی ایران همین تعادل دو حوزه مجریه و مقننه بود که هیچگاه برقرار نگشت. مشروطه خواهان یا به عبارت دقیقتر لیبرالهای ایران، در زمان نگارش قانون اساسی در موقعیتی نبودند که بتوانند دقیقاً آن قانونی را که میخواهند و میبایست بنویسند و از تصویب مجلس بگذرانند. در پارلمان تحت فشار یک دسته رادیکال از قبیل تقی‌زاده بودند و یک دسته اسلامخواه از قماش شیخ نوری. تعادل نامطلوب قدرت آنها را وادار ساخت که در برخی موارد به این دو گروه غیردمکرات امتیازاتی بدهند و مهمتر از آن نتوانند با این چند دستگی در مجلس نظرات خویش را چنانکه باید به محمدعلیشاه دلبسته به استبداد بقبولانند. در این مبارزه محدود کردن قدرت شاه مترادف قدرت گرفتن مجلس بود و بالاخره شکست شاه مستبد و بیرون شدنش از بازی قدرت به نفع پارلمان تمام شد ولی متأسفانه تقویت هیئت دولت را که لازمه قوام گرفتن نظام پارلمانی بود، در پی نیاورد. تغییر نایب‌الجای قانون انتخابات و نبود احزاب منظم از کارآیی پارلمان که قوی‌ترین نهاد قانونی بود کاست و همین امر به پادشاهان پهلوی فرصت داد تا تفوق قوه مجریه را به نفع شخص خود برقرار سازند و در نهایت مشروطیت را تعطیل کنند.

آن اتفاقی که میبینیم در آمریکا و انگلستان نیافتاد، یعنی تمرکز بیش از حد قدرت اجرایی که نهایتش میتواند تعطیل دموکراسی باشد، در ایران دو بار افتاد، آنهم به نفع شاه و به مرگ دموکراسی انجامید. البته هر دو بار دخالت خارجی در تحقق آن نقش عمده داشت ولی این ضعف دموکراسی داخلی بود که به چنان دخالتهایی میدان داد. افراد نادان و نادرست در همه جا پیدا میشوند، آنچه ضامن آزادی مردم است استحکام نظام سیاسی است نه خصایص اخلاقی سیاستمداران.

امروز که صحبت از برقراری دوباره دموکراسی در ایران است برخی تقلید از آمریکا را لازم می‌شمارند و این تصور را اشاعه میدهند که نظامی با قدرت زیاد رئیس‌جمهور برای کشورهای که تازه پا در راه دموکراسی گذاشته‌اند مناسب‌تر است تا نظام پارلمانی. آمریکا نیز به نوبه خود برقراری رژیم شبیه ایالات متحده را توصیه میکند. لابد اول به این دلیل که هر چه را از آن خود میدانند بهترین می‌شمارد. ولی دلیل مهمتر این است که هدف ایالات متحده برقراری دموکراسی در کشورهای جهان سوم نیست، این حرفها شعار تبلیغاتی است. آمریکا در درجه اول میخواهد در این ممالک با حکومت‌هایی طرف باشد که در برابر اراده‌اش راحت خم بشوند تا سیاست خارجی‌ش بهتر پیش برود. از آنجا که شعارش دموکراسی است صحبت از صدور مدل حکومتی خود میکند. با آگاهی به اینکه فشار وارد کردن به یک رئیس‌جمهور پراختیار و امتیاز گرفتن از او بسیار آسان‌تر است تا کلنجار رفتن با پارلمان مبعوث مردم و مهمتر اینکه تمرکز قدرت در دست چنین شخصی راه را برای رفتن به سوی حکومت اتوریتر باز میگذارد و میتوان در صورت لزوم کمکی هم به این کار کرد و اصلاً بحث و جدل را تعطیل کرد و اختیار کار را یکسره به دست دوستان آمریکا داد. به تجربه دیده‌ایم که این قبیل حکومتها مخاطب ایده آل آمریکا در جهان سوم هستند، کم‌هایی هم که به روی کار آمدنشان شده شاهد بوده‌ایم.

شیفتگان و کارگزاران محلی سیاست آمریکا هم به نوبه خود ندای پیروی از سرمشق این کشور را درمیدهند و اگر فرصت دست داد به این راه میروند مثل مورد کرزای در افغانستان. ولی تقلید از ساختار نهادی آمریکا برای کشوری مثل ایران که متأسفانه سابقه چندین ساله حکومت اتوریتر دارد و همین امروز هم عده‌ای از سیاست‌بازانش به

کنایه و گاه تصریح میراث دمکراتیک آنرا نفی میکنند و از دستاوردهای حکومت استبدادیش دفاع میکنند، بسیار خطرناک است. تا به حال هیچ کشوری نتوانسته دستگاه توازن و تعادلی به استحکام ایالات متحده ایجاد کند تا در عین واگزاردن قدرت بسیار به رئیس جمهور، خطر تغییر ماهیت نظام را مهار سازد؛ بخصوص در کشورهای جهان سوم که قدرت زیاد رئیس جمهور معمولاً مقدمه برقراری حکومت اتوریتر است. برای این ممالک خطر داشتن رئیس جمهور قوی از مشکلات داشتن پارلمان بی نظم بیشتر است.

در ساختمان دمکراسی آینده ایران انتخاب بین سلطنت و جمهوری اهم مسائل نیست. گره اصلی کار تعریف موقعیت نخست وزیر است. چون در دمکراسی که شاه اصلاً و اساساً حقی بر ریاست اجرایی ندارد و اگر هم رئیس جمهور صاحب این ریاست بشود خطر دگرگونی نظام زیاد میشود. ریاست مجریه باید به نخست وزیری برسد که تابع پارلمان باشد. مشکل عدم تعادل دو قوه مجریه و مقننه در ایران برخاسته از ضعف زیاده از حد نخست وزیر در برابر مجلس بوده است که به شاه اجازه داده تا قدرتی را که متعلق به وی نبوده غصب کند. چاره آن هم تقویت موضع نخست وزیر است نه دادن اختیار به مرجعی که تابع مجلس نیست. تکلیف شاه مستبد که روشن است، رئیس جمهور قوی هم چاره کار ما نیست.

باید در جایی که برقراری و مهمتر از آن دوام دمکراسی مطرح است از قضاوت عجولانه پرهیز نمود. سنت دمکراتیک ما با تمام ضعفش قاطعاً در خط نظام پارلمانی سیر کرده است. وقتی فرصت برقراری دوباره آن فراهم شد نباید این تجربه گرانبها را فراموش کرد.